

در چنین شرایطی موکاری چیزی نیست مگر یک قمار، و سرانجام کسی برنده است که ذخیره پولی اش بهتر باشد و تحمل ضرر چندین ساله را داشته باشد. محصول بد یک سال برای نابودی یک موکار بدون سرمایه یا مقروض ساختن مادام‌العمر او کافی است.

در اینجا نیز تعاونی را به‌عنوان وسیله نجات عرضه می‌کنند. انبارهای تعاونی باید به موکار خرده‌پا امکان سود بردن و استفاده از بهبود کیفیت شراب‌هایش را بدهند، و منفعت واسطه‌ها را به خود موکار برسانند. ولی تمام مسائلی که در مورد تعاونی‌های تولید کشاورزی عنوان شدند در مورد این تعاونی‌ها نیز صدق می‌کنند: از یک‌سو این تعاونی‌ها در دسترس موکاران کوچک بدون سرمایه نیستند و از سوی دیگر مانند سایر انواع تعاونی‌ها دیر یا زود بایستی به شرکت‌های سرمایه‌داری تغییر ماهیت دهند یا به صورت املاک سرمایه‌داری درآیند. به این معنا این تعاونی‌ها تنها باعث تسریع تحولی می‌شوند که می‌کوشد موکار را هر چه بیشتر در وابستگی اقتصادی روزافزون به کارخانه یا انبار شراب قرار دهد و به کارگری (صاحب قطعه‌ای زمین) از کارخانه شراب‌سازی تبدیل کند.

ولی همین تکامل تکنیکی که باعث وابستگی روزافزون موکار به سازنده شراب می‌شود، از سوی دیگر باعث استقلال بیشتر این سازندگان در برابر موکاری ملی می‌گردد. این تحول تکنیکی مقادیر رو به افزایشی شراب ارزان‌قیمت خارجی را در دسترس این سازندگان قرار می‌دهد و آنها سعی می‌کنند کیفیت این محصولات را بهبود بخشند؛ از سوی دیگر، همین تکامل تکنیکی سبب می‌شود مواد اولیه ارزان‌تری برای تهیه شراب در اختیارشان قرار گیرد.

تحولی که در تولید شراب ایجاد شده به‌روشنی در فرانسه قابل مشاهده است. بر اثر خسارات ناشی از شته مو و امراض دیگر، تولید شراب کشور به سرعت پایین آمد. این تولید سالیانه به شرح جدول زیر بود: با وجود اینکه از سال ۱۸۸۰ مصرف شراب به مراتب از تولید آن قابل ملاحظه‌تر است، ولی صادرات آن کاهش محسوسی پیدا نکرده است. علت آن از یک‌سو شراب‌های اضافی سال‌های قبل است که در سرداب‌ها نگهداری می‌شوند و از سوی دیگر واردات شراب‌های ارزانی که کیفیت آنها بهبود یافته، که یا در خود فرانسه مصرف می‌شوند یا به‌عنوان شراب‌های مرغوب صادر می‌گردند. واردات شراب (به واحد ۱۰۰۰ هکتولیت) به شرح زیر بود. (ر.ک. جدول صفحه بعد)

گسترش کشت انگور متوسط ۱۰ سال	بازده در هکتار (هکتولیت)	بازده عمومی (هکتولیت)	مصرف شراب (تخمین)	اضافی (+) یا کمبود (-) تولید (هکتولیت)	صادرات شراب (هکتولیت)
۱۸۷۰-۱۸۷۹	۲,۳۶۲,۱۷۵	۵۲,۹۲۵,۹۵۶	۳۸۱,۰۰۰,۰۰۰	+۱۲,۸۰۰,۰۰۰*	۳,۳۸۳,۲۱۹
۱۸۸۰-۱۸۸۹	۲,۰۵۶,۸۹۷	۳۳,۲۹۹,۷۸۲	۳۶۲,۰۰۰,۰۰۰*	-۳,۰۰۰,۰۰۰	۲,۵۳۸,۱۹۸*
۱۸۸۷	۱,۹۱۱,۸۷۸	۲۵,۳۶۵,۲۲۱	۳۳,۰۰۰,۰۰۰	-۹,۰۰۰,۰۰۰	۲,۲۰۲,۲۱۶
۱۸۹۱	۱,۷۶۳,۳۷۲	۳۰,۱۳۹,۰۰۰	؟	؟	۲,۰۳۳,۰۰۰

نام کشور صادرکننده	۱۸۷۸	۱۸۸۹	نام کشور صادرکننده	۱۸۷۹	۱۸۸۹
اسپانیا	۱۳۴۷	۷۰۵۲	اتریش-مجارستان	۹	۴۲۲
الجزایر	۱	۱۵۸۱	ترکیه	۸	۱۹۴
برنگال	۱۶	۸۷۵	یونان	۰	۱۴۶

ولی همزمان، تولید شراب مصنوعی نیز افزایش یافت. طبق آمار رسمی، مقدار شراب ساخته شده به شرح زیر بود:

سال	با کشمش (هکتولتر)	با تفاله انگور (هکتولتر)	در مجموع (هکتولتر)
۱۸۸۰	۲,۳۲۰,۰۰۰	۲,۱۳۰,۰۰۰	۴,۴۵۰,۰۰۰
۱۸۹۰	۴,۲۹۳,۰۰۰	۱,۹۴۷,۰۰۰	۶,۲۴۰,۰۰۰

تولید واقعی شراب مصنوعی می تواند به مراتب بیش از این باشد. تنها بخشی از این صنعت است که به صورت آشکار فعالیت می کند.

در امپراتوری آلمان واردات کشمش از ۱۲,۹۹۴,۰۰۰ kg در سال ۱۸۸۶ به ۳۲,۸۴۶,۰۰۰ kg در سال ۱۸۹۵ رسید. قسمت عمده این افزایش را باید برای تهیه شراب دانست. همزمان، واردات انگور تازه نیز افزایش یافت و از ۳,۱۸۱,۰۰۰ kg در سال ۱۸۸۵ به ۱۹,۳۷۱,۰۰۰ kg در سال ۱۸۹۵ رسید. به علاوه، در این زمینه رقابت ماوراء بحار نیز در حال شکل گیری است. این رقابت، هم در افریقا به چشم می خورد (الجزایر، تونس و دماغه)، هم در ایالات متحده به خصوص در کالیفرنیا، و هم در شیلی، اروگوئه، جمهوری آرژانتین و استرالیا. در الجزایر در سال ۱۸۷۸، ۱۷,۶۰۰ هکتار به زیر کشت انگور رفته بود؛ در سال ۱۸۸۹، این مقدار به ۹۶,۶۲۴ هکتار و در سال ۱۸۹۳ به ۱۱۶,۰۰۰ هکتار رسید و مقدار تولید در این سال آخر برابر با ۳,۸۰۰,۰۰۰ هکتولتر بود. در سال ۱۸۸۹ تولید شراب در ایالات متحده ۱,۵۰۰,۰۰۰ هکتولتر بود؛ در آرژانتین نیز مقدار تولید در همین سطح بود و در شیلی به ۱,۰۰۰,۰۰۰ هکتولتر می رسید.

تا اینجا بیشتر در مورد مواد مشابه و محصولات ضایعاتی صحبت می شد که توسط مواد اولیه ای با ارزش نسبتاً کم تهیه می شدند یا لاقل از کشاورزی فراهم می آمدند. ولی پیشرفت صنعتی موفق شد در چندین زمینه محصولاتی را که تا امروز توسط کشاورزی تهیه می شدند مستقیماً و بدون هیچ گونه همکاری از جانب آن تولید نماید.

شناخته شده ترین نتایج این پدیده آنهایی هستند که شیمی از طریق استفاده از قطران به دست می آورد. از این ماده نه تنها هر روز مواد کاملاً جدید در مقیاس قابل ملاحظه به دست می آید، که

به خصوص در پزشکی از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند، بلکه از آن می‌توان موادی را که قبلاً کشاورزی تأمین می‌کرد به نازل‌ترین قیمت تولید کرد.

برای مثال روناس گیاهی بود که تا حدود سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۵ از اهمیت تجاری زیادی در بسیاری از نقاط اروپا برخوردار بود (مثلاً در هلند، جنوب فرانسه و جنوب آلمان). کشف چگونگی تهیه آلیرین از قطران زغال‌سنگ، که در سال ۱۸۶۸ توسط گریه^۱ و لیبرمن^۲ صورت گرفت و از سال ۱۸۷۰ بیش از پیش در کارخانه‌های رنگرزی مورد استفاده واقع شد، باعث نابودی کشت روناس گردید.

انتظار می‌رفت یکی دیگر از محصولات قطران زغال‌سنگ به نام ساخارین، که در سال ۱۸۷۹ کشف گردید و از سال ۱۸۸۶ در مقیاس وسیعی ساخته شد، همان تأثیر را بر روی کشت چغندر داشته باشد. چنین تأثیری حاصل نگردید. ساخارین ۵ برابر از قند معمولی شیرین‌تر است، ولی نمی‌تواند جای قند را به‌عنوان یک ماده غذایی بگیرد بلکه فقط می‌تواند به‌عنوان یک ماده شیرین‌کننده مورد استفاده قرار گیرد. با وجود این جای بسیاری از موارد استعمال قند را می‌گیرد و در نتیجه از افزایش مصرف آن جلوگیری می‌کند.

از قطران، الکل نیز می‌توان تهیه کرد. ولی تاکنون استفاده صنعتی از این روش عملی به نظر نمی‌رسد.

پیشرفت‌های حاصل شده در زمینه الکتروتکنیک برای بخشی از کشاورزی از اهمیت زیاد و البته ناگواری برخوردارند. به نظر می‌رسد این نیرو موفق شده است آنچه را نیروی بخار نتوانست انجام دهد به انجام رساند، یعنی اسب را کاملاً از زندگی اقتصادی حذف کند.

نیروی بخار تنها برای به حرکت درآوردن حجم‌ها و مقادیر زیاد و کارهایی که در آنها تنها وقفه‌های کوتاه‌مدت صورت می‌گیرد می‌تواند به نحوی باصرفه مورد استفاده قرار گیرد. این نیرو برای حمل و نقل‌های طولانی جای اسب را گرفته است. ولی در شرایطی که خط آهن رشد و گسترش شهرهای بزرگ را میسر کرده بود و در این توسعه شرکت فعال داشت، هر روز در زمینه خدمات محلی نیازهای بیشتری را به وجود می‌آورد که در زمان‌هایی نه‌چندان دور مستلزم استفاده از اسب بود. ماشین بخار در کشاورزی نیز، علی‌رغم ارزشش برای کارهای مختلف، قادر به جایگزین شدن به جای اسب نبود.

الکتریسته، که نیروی آن به‌سادگی قابل تقسیم و ارسال به مسافت‌های طولانی است و در صورت نیاز به‌سادگی می‌توان آن را قطع و وصل کرد و موتورهای مولد آن مکان کوچکی را اشغال می‌کنند و استفاده از آن به‌سادگی صورت می‌گیرد، قادر است وظایف اسب را به‌عنوان نیروی محرکه، چه در حمل و نقل و چه در کشاورزی، انجام دهد و تاکنون در بسیاری از موارد این نقش را انجام داده است. در کنار تراموای برقی، ماشین‌ها و واگن‌های برقی شاهد پیدایش وسایل و خودروهای دیگری هستیم، و سرعت پیشرفت دوچرخه‌هایی که توسط انسان به حرکت درمی‌آیند

نه تنها منبع تمام‌نشدنی برای لطیفه‌گویی و تحقیر اخلاقی مخالفان نوآوری محسوب می‌شود، بلکه منافع سرشاری نیز برای سازندگان این وسایل و تاجران آنها دربردارد.

نتیجه تمام این تحولات روشن است: تقاضا برای اسب اجباراً کاهش می‌یابد. پرورش اسب به‌ناچار به صورت نوعی سرمایه‌گذاری نامطلوب درمی‌آید. در ایالات متحده، که تراموای برقی زودتر از اروپا جایگزین تراموای اسبی شده، این امر به وقوع پیوسته است. یک کشاورز انگلیسی که با تجربه خویش امریکا را شناخته است در این مورد چنین می‌نویسد: «مدت‌هاست که درباره تجارت اسب شکایت‌های زیادی به‌گوش می‌رسد. تولید اسب در امریکا به نظر کم‌منفعت می‌آید. خود تولیدکنندگان اسب به من گفتند که اغلب به علت نبود خریدار قادر به فروش اسب‌هایی که خودشان پرورش داده بودند نیستند؛ و عرضه بیش از احتیاجات شده است. این مطلب باعث تعجب من نشد، زیرا حتی کوچک‌ترین شهرهای ایالات متحده نیز به جای تراموای کشیده شده توسط اسب، دارای تراموای برقی یا فونیکولر^۱ هستند. انسان عمل‌گرای امریکایی از مدت‌ها پیش دریافته بود که خرج برق از هزینه نگهداری اسب‌ها کمتر است؛ اغلب اوقات از مشاهده اینکه نیروی برق حتی در دهکده‌های کوچک نیز گسترش یافته است دچار حیرت می‌شدم.»^۲

تعداد اسب‌ها در امریکای شمالی نیز کاهش می‌یابد (با وجود رشد کشاورزی، افزایش جمعیت و توسعه شهرها). قیمت آنها حتی سریع‌تر از تعدادشان کاهش یافته است. این مطلب در ارقام زیر نشان داده شده است. در ایالات متحده داریم:

سال	تعداد اسب	ارزش به دلار
۱۸۹۲	۱۵,۴۹۸,۱۴۰	۱,۰۰۷,۵۹۳,۶۳۶
۱۸۹۳	۱۶,۲۰۶,۸۰۲	۹۹۲,۲۲۵,۱۸۵
۱۸۹۴	۱۶,۰۸۱,۱۳۹	۷۶۹,۲۲۴,۷۹۹
۱۸۹۵	۱۶,۸۹۳,۳۱۸	۵۷۶,۷۳۰,۵۸۰
۱۸۹۶	۱۵,۱۲۴,۰۵۷	۵۰۰,۱۴۰,۱۸۶
۱۸۹۷	۱۴,۳۶۴,۶۶۷	۴۵۲,۶۴۹,۳۹۶

بنابراین امروزه ارزش تعداد کل اسب‌های ایالات متحده کمتر از نصف ارزش اسب‌های سال ۱۸۹۲ است.

درعین حال که تقاضا برای اسب در ایالات متحده کاهش می‌یابد، صادرات آن رو به افزایش است. این صادرات به این شرح است: (ر.ک. جدول صفحه بعد)

۱. funiculaire، نوعی تله‌کابین-م.

۲. کونینگ (Koenig)، شرایط کشاورزی انگلستان، ص ۴۰۸.

۱۸۹۶	۱۸۸۲	
رأس ۲۵,۱۲۵	رأس ۳۲۲۶	- کل صادرات
• ۱۲,۰۲۳	• ۴۶۷	- برای انگلستان
• ۳۶۸۶	• ۲۸	- برای آلمان

این ارقام در آمار رسمی امریکا دیده می‌شوند (سالنامه ایالات متحده، «بخش کشاورزی»، صص ۵۷۴ و ۵۸۰). طبق سالنامه‌های آماری امپراتوری آلمان در سال ۱۸۹۰، ۱۹ اسب، در سال ۱۸۹۶، ۴۲۸۵ اسب، و در سال ۱۸۹۷، ۵۹۱۸ رأس اسب از ایالات متحده به آلمان وارد شد. واردات از امریکا در ۱۰ سال اخیر به میزان زیادی از واردات از انگلستان، که در سال ۱۸۹۰ برابر ۱۰۷۰ رأس و در سال ۱۸۹۷ برابر ۲۷۱۹ رأس بود، سبقت گرفته است.

ولی پیشرفت‌های تکنیکی در زمینه حمل و نقل در اروپا نیز ابتدا باعث محدود شدن رشد تعداد اسب‌ها و سپس باعث کاهش آن شدند.

این امر در وهله اول تنها پرورش دهندگان اسب را که اکثراً کشاورزان بزرگ بودند تحت تأثیر قرار داد، ولی پرورش اسب در بسیاری از مناطق برای دهقانان متوسط و عمده نیز به عنوان یک منبع مهم درآمد محسوب می‌شود. ولی کشاورزان خرده‌پا مستقیماً توسط اضافه تولید اسب در معرض تهدید قرار نمی‌گیرند؛ این نیز یکی از امتیازات واحدهای کوچک بر واحدهای بزرگ محسوب می‌شود (در اینجا نیز این امتیاز در حقیقت به دلایلی دیگر است، نه به سبب برتری تکنیکی واحد کوچک).

ولی این کشاورزان نیز به طور غیرمستقیم از محدود شدن تعداد اسب‌ها صدمه می‌بینند، زیرا این کاهش الزاماً تولید علوفه را محدود می‌کند. دو چرخه، تراموای برقی، اتومبیل و گاواهن الکتریکی، نه جو دوسر می‌خورند و نه قصبیل؛ و باید توجه داشت که جو دوسر تا امروز کمتر از غلات دیگر از رقابت ماوراء بحار صدمه دیده است. در بریتانیای کبیر سطح زیر کشت این محصولات به شرح زیر بود (واحد به جریب):

۱۸۹۵	۱۸۸۲-۱۸۷۸	۱۸۷۲-۱۸۶۷	
۱,۴۱۷,۰۰۰	۲,۹۶۵,۰۰۰	۳,۵۶۳,۰۰۰	- گندم
۲,۱۶۶,۰۰۰	۲,۴۶۰,۰۰۰	۳,۲۸۹,۰۰۰	- جو
۳,۲۹۶,۰۰۰	۲,۷۷۷,۰۰۰	۲,۷۴۶,۰۰۰	- جو دوسر

در سال ۱۸۹۶ کاهش اندکی در سطح زیر کشت جو دوسر به وجود آمد. این سطح به ۳,۰۹۵,۰۰۰ جریب رسید. آیا این کاهش گذراست یا آغاز کاهش تدریجی تولید جو دوسر است؟ به

این سؤال هنوز نمی توان پاسخ گفت. به هر حال، دیر یا زود باید منتظر چنین کاهشی باشیم. آنچه از رقابت ماوراء بحار جان سالم به در می برد توسط رشد صنایع ملی مورد تهدید قرار می گیرد. تغییر شکل تولید کشاورزی به تولید صنعتی هنوز در ابتدای راه است. پیشگویان بی باک، به خصوص شیمی دانها با قوه تخیل قوی، در رؤیای زمانی هستند که نان را بتوان از سنگ تهیه کرد، یعنی زمانی که کلیه مواد غذایی در کارخانه های شیمی ساخته شوند. به طور طبیعی، ما در اینجا نمی توانیم بر روی این ندای آینده حساب کنیم.

ولی یک چیز مسلم است. در بسیاری زمینه ها تولید کشاورزی به تولید صنعتی مبدل گردیده است. در زمینه های دیگری این تحول نزدیک است. هیچ محدوده ای از فعالیت کشاورزی نیست که در مقابل این روند کاملاً مصون باشد؛ و نتیجه هر نوع پیشرفتی در این مسیر الزاماً باید بحرانی تر کردن وضعیت کشاورزان، افزایش وابستگی آنها به صنعت و کاهش امنیت موجودیت آنها باشد.

از این مطالب فقط این نتیجه حاصل می شود که سخن گفتن از نابودی کشاورزی تا مدت ها ممکن نخواهد بود، ولی هر جا که شیوه تولید جدید پا گرفته خصوصیت محافظه کارانه کشاورزی کاملاً از بین رفته است. دل بستگی لجوجانه به روش های قدیمی به ناچار به کشاورز زیان می رساند؛ او بایستی تکامل تکنیک را دنبال کند و دائماً واحد تولیدی اش را با شرایط جدید وفق دهد. در اینجا لمپدن بر فتوحات غیر ممکن است. کشاورز گمان می کند دشمنی را شکست داده است، اما دشمن دیگری ظاهر می شود. در روستا نیز همه زندگی اقتصادی، که تا به حال به گونه ای یکنواخت و شاق ساکن و خاموش بود و دائماً در یک خط سیر می کرد، به انقلابی دائمی دچار می شود که ویژگی شیوه تولید سرمایه داری است.

این تغییر دائم، کلیه کسانی را که از بخت و اقبال فوق العاده، از رغبت فوق العاده برای نیل به موفقیت به هر وسیله، و از هوش و ذکاوت فوق العاده در انجام دادن امور بی بهره اند یا به منابع مالی فوق العاده دسترسی ندارند به نابودی می کشاند.

بنابراین انقلاب در کشاورزی برای همه به مثابه آغاز شکاری است که در آن همه مجبورند بی رحمانه تا آخر پیشروی کنند تا بی رمق از پای درآیند، به استثنای معدودی افراد خوشبخت که موفق می شوند بر روی انبوه پیکرهای از پای درآمده برخیزند و به جرگه انانی که این شکار را برای دیگران تدارک دیده اند (سرمایه داران بزرگ) وارد شوند.

۷۷۸۱-۷۷۸۱	۷۷۸۱-۷۷۸۱	۷۷۸۱
۷۷۸۱	۷۷۸۱	۷۷۸۱
۷۷۸۱	۷۷۸۱	۷۷۸۱
۷۷۸۱	۷۷۸۱	۷۷۸۱

نگاهی به آینده

الف. محرک‌های تکامل

اقتصاد بورژوازی در تحقیقاتش دربارهٔ خط‌سیر تکامل کشاورزی رابطهٔ میان واحدهای بزرگ و کوچک را عمدتاً از نظر مساحت آنها در نظر دارد؛ و از آنجا که نسبت مساحت دستخوش تغییرات اندکی است اقتصاد مزبور به کشاورزی، برخلاف صنعت، خصوصیتی محافظه‌کارانه نسبت می‌دهد. برعکس، بینش سوسیالیستی عامیانه عنصر متحول‌کنندهٔ کشاورزی را در رباخواری و مقروض شدن می‌بیند که باعث سلب مالکیت از دهقان و رانده شدن او از زمینش می‌شود.

تصور می‌کنیم به اندازهٔ کافی نشان داده باشیم که بینش اول تا چه حد نادرست است. ولی از سوی دیگر خیال نداریم بدون قید و شرط بینش دوم را تأیید کنیم.

می‌دانیم که مقروض شدن دهقان پدیده‌ای مخصوص شیوهٔ تولید سرمایه‌داری نیست. این پدیده به اندازهٔ تولید کالایی قدمت دارد و از زمانی که تاریخ یونان و روم از مرحلهٔ اساطیر به دورهٔ تاریخ مستند به شواهد و مدارک وارد شده این پدیده نقش مهمی داشته است. سرمایهٔ ربوی، به تنهایی فقط قادر است دهقان را ناراضی و عاصی کند، ولی نمی‌تواند انگیزهٔ نوعی تکامل را که به یک شیوهٔ تولید برتر منجر می‌شود فراهم نماید. تنها زمانی که تولید سرمایه‌داری ظاهر می‌شود، زمانی که مبارزه میان واحدهای بزرگ و کوچک گسترش می‌یابد و داشتن مقدار بیشتری پول، امتیازات تولید در مقیاس وسیع را امکان‌پذیر می‌سازد، ربا به صورت اعتبار درمی‌آید که به شکل قابل‌ملاحظه‌ای قدرت عمل سرمایه را افزایش می‌دهد و به تکامل اقتصادی سرعت می‌بخشد. ولی این مطلب بیشتر در مورد صنعت صدق می‌کند تا در مورد کشاورزی. در کشاورزی، اعتبار تا حدود زیادی خصوصیت دوران ماقبل سرمایه‌داری را حفظ می‌کند؛ حتی امروزه مقروض شدن ملک ارضی تنها به‌ندرت به خاطر توسعه و بهبود واحد تولیدی و عمدتاً ناشی از نیاز و تغییر مالکیت (فروش و انتقال ارث) است. در چنین شرایطی مقروض شدن نه‌تنها رشد اقتصادی کشاورزی را تسهیل نمی‌کند، بلکه با جدا کردن کشاورزی از وسایل لازم برای پیشرفت مانعی در برابر آن ایجاد می‌کند. در

چنین شرایطی مقروض شدن دهقان نه تنها انقلابی و متحول‌کننده نیست، بلکه محافظه‌کارانه نیز هست. این پدیده عاملی نیست که اجازهٔ گذار از تولید دهقانی به یک شیوهٔ تولیدی برتر را بدهد، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ تولید دهقانی با وجود نقص‌های کنونی‌اش.

اگر مقروض شدن در روستا، در ارتباط با شیوهٔ تولید، عنصری محافظه‌کارانه و نه انقلابی است، این عنصر اکثر اوقات در زمینهٔ روابط مالکیت نیز دارای همین خصلت است. مسلماً در شرایطی که شیوهٔ تولید جدیدی مخالف مالکیت دهقانی پدید آید مقروض شدن می‌تواند سلب مالکیت از آن را تسریع کند. این پدیده در روم قدیم، زمانی که وفور برده‌ها و اسیران جنگی باعث رشد بهره‌برداری از کشتزارها گردید، اتفاق افتاد؛ در انگلستان نیز در دورهٔ اصلاح، زمانی که جهش تجارت پشم باعث توسعهٔ چراگاه‌های گوسفند گردید، این پدیده شکل گرفت. ولی علت اینکه در این مورد مقروض شدن فقط به یکی از اهرم‌های سلب مالکیت، و نه به نیروی محرک آن تبدیل شد این است که مثلاً در دورهٔ اصلاح، در آلمان جنوبی، شکایت‌های دهقانان از مقروض شدن بیش از انگلستان به گوش می‌رسید، بدون اینکه این امر منجر به سلب مالکیت محسوس از طبقهٔ دهقانان شود؛ مالکان برخی زمین‌های دهقانان عوض شدند، ولی خود زمین‌ها باقی ماندند. در اینجا ربا یقیناً باعث فرسایش طبقهٔ دهقانان شد ولی تعدادشان را کاهش نداد.

تحولات عمیقی که به دنبال انقلاب فرانسه و واکنش‌ها در مقابل آن در شرایط واحدهای کشاورزی به وجود آمد، در مقیاس وسیعی به سرمایه‌ریایی امکان داد تا شرایط مالکیت را تغییر دهد. این سرمایه، هم گرایش به تشکیل املاک بزرگ و هم گرایش به قطعه‌قطعه شدن املاک را دامن می‌زد. مقروض شدن دهقانان به مالکان بزرگ کمک کرد تا املاک‌شان را وسعت بخشند و زمین‌های جنگلی آنها را رشد و توسعه داد. از سوی دیگر نیاز به مسکن و خوراک در میان جمعیت روستایی رو به افزایش شدیدتر شد و به حراج املاک و قطعه‌قطعه شدن املاک مقروض، که رباخواران بسیاری به طور منظم در آن دست داشتند، منجر گردید.

این دو روند هنوز هم ادامه دارند. ولی بعد از آنکه کشاورزی بر اثر رقابت ماوراء بحار دیگر به صرفه نبود و افزایش جمعیت روستایی نه تنها متوقف گردید بلکه در برخی نقاط کاهش نیز پیدا کرد، این روندها به شدت کند شدند. بهره‌های مالکانه و قیمت املاک دیگر بالا نمی‌روند (اگر املاکی را که دارای موقعیتی خاص هستند، مثلاً در مجاورت شهرها یا کارخانه‌ها قرار دارند، در نظر نگیریم) بلکه شروع به پایین رفتن کرده‌اند، و تهدید کاهش بیشتر نیز وجود دارد. هر قدر این کاهش ادامه یابد سرمایه‌داران رباخوار علاقهٔ کمتری به سلب مالکیت از دهقانان مقروض دارند؛ در حراج زمین‌ها، آنها نه تنها نگران از دست دادن منفعت خویش‌اند، بلکه دلواپس از کف رفتن بخشی از خود سرمایه نیز هستند. به جای سرعت بخشیدن به آن سعی در به تأخیر انداختن آن دارند و با به عقب انداختن پرداخت‌ها و اغلب با دادن مساعده‌های جدیدی به این امر کمک می‌کنند (همانند انگلستان که خشن‌ترین و حریص‌ترین اربابان خود را مجبور دیدند برای پرداخت اجارهٔ زمین مهلت‌هایی تعیین نمایند، اجاره‌ها را پایین آورند، و خودشان شخصاً برای برخی ایجاد بهبودها اقدام کنند).

برای مثال در تحقیقی که مؤسسه سیاست اجتماعی درباره شرایط دهقانان انجام داده است، مالکی به نام وینکلمان^۱ از وستفالی اعلام کرد: «با توجه به لجاجت و اصرار دهقان در حفظ ارضه‌اش، بسیاری از رباخواران عقیده دارند که وادار کردن دهقان به کار برای آنها و تصاحب همه محصول کارش غیر از بخش مطلقاً ضروری آن برای زندگی‌اش، از به کار بردن روش حراج به مراتب باصرفه‌تر است. در بسیاری از مناطق فقیر کوهستانی ما، از هم‌اکنون کمبود خریدار احساس می‌شود.»^۲

مقروض شدن دهقانان، که عمدتاً مانعی بر سر راه دگرگونی عمیق در شرایط تولید روستاست، همیشه به معنی تحول و انقلاب در وضع مالکیت روستایی محسوب نمی‌شود. حتی درباره این نظر اخیر نیز می‌توان گفت که بحران ارضی در شرایط فعلی، جنبه‌های انقلابی آن را به موقعیتی ثانوی تنزل داده است. ولی هرگونه تغییر مهم جدیدی در شرایط تولید از مقروض بودن زمین به‌عنوان اهرمی استفاده می‌کند که تطبیق شرایط مالکیت را با شرایط تولید آسان‌تر می‌کند.

نیروی محرکه‌ای که این تغییر در شیوه تولید را لازم می‌سازد در کجا باید جست‌وجو کنیم؟ پاسخ به این سؤال، بعد از توضیحات قبلی ما، نمی‌تواند چندان دشوار باشد. صنعت نه تنها نیروی محرکه تکامل خودش را ایجاد می‌کند، بلکه نیروی محرکه تکامل کشاورزی را نیز به وجود می‌آورد. همان‌طور که دیدیم، این صنعت شهری بود که اتحاد صنعت و کشاورزی در روستا را گسست و باعث شد روستایی به صورت یک کشاورز صرف، یک تولیدکننده کالایی وابسته به هوس‌های بازار، درآید و امکان پرولتریزه شدن وی فراهم گردد.

به علاوه دریافتیم که کشاورزی دوران فئودالی به بن‌بستی رسید که با استفاده از نیروی خویش قادر به خروج از آن نبود. صنعت شهری بود که با به وجود آوردن نیروهای انقلابی توانست نظام فئودالی را از پای درآورد و بدین ترتیب راه‌هایی جدید، نه تنها برای صنعت بلکه برای کشاورزی نیز باز کند.

بنابراین صنعت بود که شرایط تکنیکی و علمی کشاورزی جدید و صحیح را به وجود آورد و از طریق ماشین‌آلات، کودهای مصنوعی، میکروسکوپ و آزمایشگاه شیمی، باعث تحول و انقلاب در آن گردید و بدین ترتیب برتری واحدهای کشاورزی سرمایه‌داری بزرگ را بر واحدهای کوچک دهقانی به وجود آورد.

ولی هم‌زمان با ایجاد اختلافی کیفی میان واحدهای بزرگ و کوچک، همان تکامل اقتصادی تفاوت دیگری را نیز به وجود آورد: تفاوت میان واحدهایی که تنها جوابگویی احتیاجات خانواده هستند و آنهایی که تولیدشان (لااقل قسمت عمده‌اش) برای بازار است. هر دو نوع مطیع صنعت‌اند، ولی به اشکال مختلف. واحدهای نوع اول مجبورند از طریق فروش نیروی کارشان به صورت کارگر

مزدبگیر یا به شکل صنایع خانگی، پول مورد احتیاج خود را به دست آورند، و این امر باعث می‌شود که کشاورزان خرده‌پا بیش از پیش به صنعت وابسته شوند و هر چه بیشتر موقعیت پرولترهای صنعتی را پیدا کنند. ولی واحدهایی نیز که کالا تولید می‌کنند بیش از پیش مجبور می‌شوند در صنعت منابع درآمد دیگری را جست‌وجو کنند. گرایش به کاهش هزینه‌های تولید لازمه پیشرفت تکنیک است، ولی این گرایش در کشاورزی سرمایه‌داری توسط گرایش‌های مخالف فلج می‌شود؛ گرایش‌های مخالفی که همیشه هزینه‌های سنگینی را بر کشاورزی تحمیل می‌کنند نظیر افزایش بهره مالکانه، و به دنبال آن در یک‌جا افزایش اجاره و در جای دیگر افزایش قرض‌های رهنی، توسعه این نوع مقروض شدن یا قطعه‌قطعه شدن زمین توسط حق وراثت، افزایش فوسایش روستا توسط شهر به علت نظامی‌گری، مالیات‌ها، عدم حضور مالک در روستا و غیره، فقیر شدن خاک، حساسیت رو به افزایش گیاهان کشت‌شده و حیوانات خانگی، و بالاخره جذب بیش از پیش طبقه کارگر روستایی توسط صنعت. اینها عواملی هستند که علی‌رغم پیشرفت‌های حاصل‌شده در زمینه تکنیک همیشه هزینه‌های تولیدی در کشاورزی را افزایش می‌دهند. این امر قبل از هر چیز باعث افزایش عمومی و دائمی قیمت مایحتاج اولیه می‌گردد، ولی از سوی دیگر تضاد آشتی‌ناپذیر شهر و روستا، مالکیت بزرگ ارضی و توده مصرف‌کنندگان را تشدید می‌کند.

ولی همان تکامل صنعتی که این وضعیت را در کشاورزی به وجود آورده است از طریق توسعه روابط بین‌المللی به ایجاد تحول در آن ادامه می‌دهد و باعث رقابت مواد غذایی ماوراء بحار می‌گردد. هر جا که مالکیت به اندازه کافی نیرومند نباشد این تکامل با تمام وزنش بر آن سنگینی می‌کند، مانند انگلستان، ولی مشخصاً از این طریق آشتی‌ناپذیری مالکیت ارضی و توده‌های مصرف‌کننده را تخفیف می‌دهد. در شرایطی که مالکیت ارضی پر قدرت بر دولت تسلط دارد، سعی می‌کند با یک گرانی مصنوعی مواد، قیمت‌ها را به سطح سابق هزینه‌های تولید برساند، اما این امر در شرایط کنونی روابط بین‌الملل و رقابت‌های جهانی هیچ‌گاه عملی نشده و تنها به شکلی غیرکافی ممکن است صورت گیرد، و تنها این نتیجه را در برخواهد داشت که آشتی‌ناپذیری بارز موجود میان مالکیت بزرگ ارضی و توده‌های مصرف‌کننده، به‌خصوص پرولتاریا را بیش از گذشته افزایش دهد.

ولی در کنار مالکیت ارضی، کشاورزی به طور طبیعی در نقاطی بیشتر صدمه می‌بیند که کشاورز در عین حال مالک ملک نیز باشد. برای انطباق دادن تولید با شرایط جدید، کشاورزی به روش‌های تولیدی مختلفی روی می‌آورد؛ در یک محل به شیوه سابق بهره‌برداری غیر متمرکز از چراگاه‌ها کشیده می‌شود، در جایی دیگر به متمرکزترین شکل بهره‌برداری از باغ‌ها روی می‌آورد، ولی در همه‌جا این جست‌وجو بالاخره به اتحاد میان صنعت و کشاورزی، به‌عنوان منطقی‌ترین و صحیح‌ترین وسیله، ختم می‌شود.

بدین ترتیب است که شیوه تولید مدرن، در انتهای روند دیالکتیکی‌اش به نقطه عزیمت خود باز می‌گردد (البته به دو شکل، یا به شکل کار صنعتی مزدبگیری دهقان خرده‌پا، یا به شکل صنعت کشاورزی متعلق به کشاورز بزرگ): حذف جدایی صنعت و کشاورزی. ولی اگر در بهره‌برداری‌های

دهقانی اولیه، کشاورزی از نظر اقتصادی، عنصر تعیین‌کننده و هدایت‌کننده محسوب می‌شد، در حال حاضر این رابطه واژگونه شده است. اکنون صنعت بزرگ سرمایه‌داری است که حکمفرماست و کشاورزی مجبور به پیروی از دستورات آن و تطبیق خود با نیازهای آن است. سمت و سوی تکامل صنعتی تنظیم‌کننده تکامل کشاورزی است. اگر صنعت به سوی سوسیالیسم روی آورده است کشاورزی نیز باید به این سو روی آورد.

ولی در مناطقی که صرفاً کشاورزی باقی می‌ماند و به علت وضع جغرافیایی یا خصوصیت ساکنان‌شان برای صنعت نامناسب‌اند، جمعیت از نظر تعداد، نیرو، هوش و رفاه رو به زوال می‌رود، خاک نیز فقیر می‌شود و بهره‌برداری کشاورزی تنزل می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری، کشاورزی خالص دیگر نمی‌تواند عنصری از رفاه محسوب شود؛ و درعین‌حال برای طبقه دهقانان امکان یافتن رفاه مجدد برای همیشه از بین می‌رود.

همانند جمعیت کشاورزی دوران فئودالی، این عناصر نیز به بن‌بست رسیده‌اند؛ بن‌بستی که خودشان قادر به خروج از آن نیستند و در آن روزبه‌روز اضطراب و ناامیدی آنها افزایش می‌یابد. همچنان که در پایان قرن هفدهم اتفاق افتاد، این بار نیز جمعیت انقلابی شهرهاست که آنها را نجات می‌دهد و راه رشد و توسعه بعدی آنها را باز می‌کند.

درحالی‌که شیوه تولید سرمایه‌داری به شکل محسوسی مشکلات ایجاد یک طبقه انقلابی در روستاها را افزایش می‌دهد، به تشکیل چنین طبقه‌ای در شهرها کمک می‌کند. این شیوه باعث تمرکز توده‌های کارگر در شهرها می‌شود و شرایط مساعد برای متشکل کردن آنها و رشد و تکامل فکری و مبارزه طبقاتی آنها را فراهم می‌آورد. این شیوه روستا را از سکنه خالی کرده، کارگران روستایی را در مناطقی وسیع پخش می‌کند، آنها را پراکنده و مجزا می‌کند و هرگونه وسیله رشد ذهنی و مقاومت در برابر استثمار را از آنها سلب می‌کند. در شهرها، سرمایه‌ها را در دست افرادی قرار می‌دهد که تعدادشان روزبه‌روز کاهش می‌یابد و بدین ترتیب مرتب باعث سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان می‌شود. در کشاورزی، این شیوه تنها باعث تمرکز ناقص واحدهای کشاورزی می‌شود و از سوی دیگر باعث تجزیه این واحدها می‌گردد. پیشرفت شیوه تولید سرمایه‌داری در هر کشوری دیر یا زود صنعت را به صنعتی صادرکننده تبدیل می‌کند که بازار داخلی پاسخگوی آن نیست، بلکه این صنعت برای کل بازار بین‌المللی تولید می‌کند. به همین اندازه، کشاورزی خالص به صورت شکلی از تولید درمی‌آید که حتی قادر نیست بازار ملی را از آن خود سازد و اهمیت آن، در مقایسه با تولید بین‌المللی، بیش از پیش در حال کاهش است.

بنابراین هر قدر اشکال سرمایه‌داری مالکیت و تصاحب و منافع سرمایه‌داری مخالف با احتیاجات کشاورزی باشند و هزینه‌های بیشتری را بر آن تحمیل کنند و حتی باعث سقوط آن شوند و در نتیجه تخریب اشکال سرمایه‌داری و نابودی بهره‌های سرمایه‌داری بیش از پیش ضروری شده باشد، کشاورزی کمتر در موقعیتی خواهد بود که بتواند از درون خودش نیروها و نطفه‌های سازمان‌دهنده لازم را خارج کند و بنابراین بیش از پیش به قوه محرکه انقلابی صنعت نیازمند می‌شود.

این قوه محرکه پیدا خواهد شد. پرولتاریای صنعتی بدون آزادکردن جمعیت کشاورزی قادر به آزادکردن خود نیست.

جامعه بشری یک ارگانسیم است، ارگانسمی متفاوت با گیاه و حیوان، ولی با همه اینها یک ارگانسیم است نه انبوهی ساده از تعدادی افراد؛ و به عنوان یک ارگانسیم، بایستی این جامعه به شکلی واحد سازماندهی شود. احمقانه است اگر تصور کنیم که در یک جامعه بخشی از آن قادر است در یک جهت رشد کند و بخشی دیگر، با همان اهمیت، در جهت مخالف. جامعه فقط در یک جهت می تواند رشد و توسعه یابد. ولی لازم نیست هر بخش از جامعه، نیروی محرکه لازم برای تکاملش را از خودش بیرون بیاورد؛ کافی است یک بخش از ارگانسیم نیروهای لازم را برای کل جامعه به وجود آورد.

اگر صنعت بزرگ در جهت سوسیالیسم تحول می یابد و اگر در جامعه کنونی صنعت بزرگ قدرت مسلط را تشکیل می دهد، زمینه هایی را که خودشان قادر به فراهم ساختن شرایط اولیه این تحول نیستند در دست می گیرد و آنها را با نیازهای سوسیالیسم تطبیق می دهد صنعت بزرگ باید این کار را به خاطر منافع خودش، و در جهت اتحاد و هماهنگی اجتماع، انجام دهد.

هیچ پیشگویی ای رقت بارتر از پیشگویی این اقتصاددانان بورژوا نیست که با لحنی پیروزمندانه اعلام می کنند: مسیر صنعت می تواند به سوسیالیسم منجر شود، ولی خط سیر کشاورزی به سوی «فردگرایی» است. اگر این امر صحت داشت و اگر کشاورزی خودش را به اندازه کافی قوی نشان می داد که بتواند بدون تحمیل «فردگرایی» بر صنعت در مقابل سوسیالیسم از خود دفاع کند، این امر باعث نجات جامعه نمی شد بلکه ویرانی آن یعنی جنگ داخلی دائم را دربرداشت.

جامعه بشری خوش اقبال است که این آخرین لنگر نجات استثمار سرمایه داری، زمینی را که بتواند به آن بچسبد پیدا نمی کند.

ب. عناصر کشاورزی سوسیالیستی

ما از این اصل حرکت می کنیم که تکامل صنعت جدید ضرورتاً به سمت سوسیالیسم حرکت می کند. برای ارائه دلیل به کتابی کامل نیاز است؛ این دلایل قبلاً در نوشته های بنیادی سوسیالیسم علمی، به خصوص در سرمایه عرضه شده اند. ما در اینجا فقط می خواهیم به شکلی تقریباً مشخص نشان دهیم که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و اجتماعی کردن^۱ صنعت، که به دنبال آن خواهد آمد، ضرورتاً بر کشاورزی تأثیر خواهد گذاشت.

ما در اینجا آگاهانه و به عمد کلمه اجتماعی کردن صنعت را به کار می بریم نه دولتی کردن^۲ صنعت را. ما این سؤال را که آیا یک جامعه سوسیالیستی می تواند یک دولت باشد کنار می گذاریم. در ابتدای کار مسلماً چنین است؛ قدرت دولت باید دقیقاً قوی ترین اهرم انقلاب اجتماعی باشد. ولی

اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، این انقلاب به هیچ وجه به معنی دولتی کردن نیست بلکه تنها به معنی اجتماعی کردن مجموعه تولید و عوامل تولید است. این عوامل بایستی از مالکیت خصوصی خارج شوند و به مالکیت اجتماعی درآیند؛ اما این امر به اهمیت اجتماعی آنها بستگی دارد، بدین معنی که به چه جامعه‌ای تعلق خواهند گرفت. وسایل تولیدی که در خدمت احتیاجات محلی هستند، مانند نانوائی‌ها، تأسیسات برق و ترامواها، بیشتر به مالکیت منطقه‌ای درمی‌آیند تا به مالکیت دولت، حال آنکه بعضی دیگر از وسایل تولید که طبعاً جزء وسایل ارتباطی هستند و از اهمیتی جهانی برخوردارند می‌توانند به مالکیت بین‌المللی درآیند، مثلاً کانال سوئز و کانال پاناما. وسایل تولید عمده و اصلی مسلماً به مالکیت دولت درمی‌آیند، به علاوه دولت مدرن قادر است کادراهای جامعه سوسیالیستی را تأمین کند و نیز شرایطی به وجود آورد که بتوان بهره‌برداری‌های ناحیه‌ای یا تعاونی را به صورت ارگان‌های تولید سوسیالیستی درآورد.

با وجود اینکه اجتماعی کردن ابتدا فقط به صنعت بزرگ سرمایه‌داری سرایت می‌کند، ولی روشن است که این روند کشاورزی را که نمی‌تواند تنها از طریق کشاورزی امرارمعاش نمایند و مجبورند به منابع درآمد دیگری متوسل شوند، حتی اگر هیچ‌گونه تغییری در مالکیت ارضی آنها به وجود نیآورد، به کارگران اجتماعی مبدل می‌سازد. برای مثال، با اجتماعی کردن معادن و کبریت‌سازی‌ها صدها هزار مالک خرده‌پایی که به علت کمبود درآمد مجبور به کارکردن در این اماکن اند تا بتوانند کمبودهای واحد کشاورزی‌شان را جبران نمایند، از کارگران مزدبگیر مؤسسات سرمایه‌داری به کارگران جامعه تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر به دنبال اجتماعی شدن کارخانه‌های قندسازی دهقانان چغندرکار، بدون هیچ‌گونه سلب مالکیتی، از کارکنان پاره‌وقت یک مؤسسه سرمایه‌داری به کارگران پاره‌وقت یک مؤسسه اجتماعی تبدیل می‌شوند. موقعیت تولیدکنندگان شیر در مقابل کارخانه‌های کره و پنیر نیز که خصوصیت سرمایه‌داری‌شان هر روز بیشتر می‌شود به همین شکل است. ولی اجتماعی کردن بهره‌برداری‌های بزرگ صنعتی الزاماً بایستی کشاورزی را نیز که امروزه به‌عنوان تولیدکنندگان مستقل در نظام رقابت آزاد با بازار در ارتباط هستند با ادغام آنها تحت یک مدیریت به صورت کارکنان پاره‌وقت تولید اجتماعی درآورد. اگر تمام آبجوسازی‌ها تحت مدیریتی واحد قرار بگیرند، تولیدکنندگان رازک و جو در مقابل آبجوسازی‌ها خود را در همان موقعیتی خواهند یافت که تولیدکنندگان چغندر در برابر قندسازی‌ها یافتند. روابط میان تولیدکنندگان غلات و آسیاب‌های اجتماعی، و نیز رابطه میان موکاران و سرداب‌های اجتماعی محل نگهداری شراب نیز بایستی همین خصلت را پیدا کند.

حتی امروزه نیز وابستگی تولید روستایی به این قبیل بهره‌برداری‌های بزرگ قابل ملاحظه است. بنابراین تغییر این واحدها از مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی برای کشاورزان، به‌خصوص برای کشاورزان خرده‌پا، بایستی یک رهایی محسوب شود، همان‌طور که اجتماعی کردن معادن و غیره، برای کشتکار خرده‌پایی که در این اماکن در عوض مزد به کار مشغول بود نوعی رهایی محسوب می‌گردد.

همزمان با صنعتی شدن بیش از پیش کشاورزی، بهره مالکانه موجودیتی هر چه مستقل تر در برابر سود سرمایه به دست می آورد و مالکیت ارضی نیز در برابر کشاورزی موجودیتی بیش از پیش مستقل کسب می کند (از یک سو به شکل اجاره دهی و از سوی دیگر به شکل قرض های رهنی). یک نظام پرولتاریایی قطعاً باید مالکیت ارضی تحت این دو شکلش یعنی زمین به اجاره داده شده و قرض های رهنی را به صورتی اجتماعی درآورد. هر قدر مالکیت ارضی بزرگ توسعه بیشتری یافته باشد (در کشورهایی که نظام اجاره دهی غالب است) و هر قدر این قبیل وام ها در دست افراد معدودتری متمرکز باشند این روند نیز همانند اجتماعی کردن صنایع کشاورزی برای کشاورزان یک راه نجات محسوب می شود.

ولی یک نظام پرولتاریایی سرانجام بایستی به اجتماعی کردن بهره برداری های بزرگ کشاورزی که بر اساس استفاده از کارگران مزدبگیر بنا شده اند نیز منجر گردد. صحیح است که بهره برداری های بزرگ در کشاورزی مانند صنعت در حال پیشرفت و گسترش نیستند ولی کاملاً خطاست که منتظر جایگزین شدن واحدهای دهقانی به جای بهره برداری های بزرگ باشیم. در کشاورزی سرمایه داری واحدهای بزرگ و کوچک لازم و ملزوم یکدیگرند.

بدون شک واحدهای بزرگ کشاورزی در روستا، بیش از واحدهای کوچک از مهاجرت روستاییان به سوی شهرها رنج می برند، ولی انحلال خانواده دهقانی نیز شروع شده است، و برای علاج آن (لااقل تا حدی) به وسایلی مانند استفاده بیشتر از ماشین آلات برای جبران کمبود نیروی کار دسترسی ندارند؛ و اگرچه بحران کشاورزی بیشتر باعث سلب مالکیت آن دسته از مالکان بزرگ ارضی می شود که از نظر سرمایه فقیر هستند (تا دهقانان)، ولی انباشت هر چه سریع تر سرمایه به اندازه کافی سرمایه دارانی را به وجود می آورد که بدانند چگونه از اتحاد واحد کشاورزی و واحد صنعتی سود جویند، و به طور طبیعی این امر تنها در چارچوب بهره برداری بزرگ، و نه بهره برداری دهقانی، امکان پذیر است.

بنابراین در کشاورزی، هر قدر هم به جذب املاک کوچک توسط املاک بزرگ کم بها داده شود، در مورد روند معکوس آن دلیل باز هم کمتری وجود دارد. آمار تنها به ما تغییرات ناچیزی در رابطه میان گروه های متفاوت از نظر بزرگی نشان می دهد؛ تغییراتی که اکثراً توسط دگرگونی های حاصل شده در شیوه تولید به وجود می آیند (افزایش شدت بهره برداری) و نه از طریق پسرفت و نزول اقتصادی. اگر در آلمان مساحت متعلق به واحدهای کشاورزی بیش از ۵۰ هکتار، بین سال های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۵، از ۳۳٪ به ۳۲/۵۶٪ رسید، یعنی کمی کمتر از $\frac{1}{4}$ درصد کاهش یافت، در فرانسه بین سال های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۲، مساحت متعلق به واحدهای کشاورزی بیش از ۴۰ هکتار از ۴۴/۹۶٪ به ۴۵/۵۶٪ رسید، یعنی تقریباً $\frac{1}{4}$ درصد افزایش پیدا کرد.

اینها تفاوت هایی نامحسوس هستند. ولی در هر دو مورد، مالکیت بزرگ ارضی بخش قابل ملاحظه ای از زمین را به خود اختصاص داده است؛ در مورد اول حدود $\frac{1}{4}$ و در مورد دوم تقریباً $\frac{1}{3}$. این واحدها در سال ۱۸۸۲ متعلق به ۱۴۲،۰۰۰ مالک بودند (از ۵،۶۷۲،۰۰۰ کشاورز،

یعنی ۲/۵۱٪ آنها؛ در سال ۱۸۹۲ این واحدها به ۱۳۹,۰۰۰ مالک از میان ۵,۷۰۳,۰۰۰ کشاورز تعلق داشتند، یعنی ۲/۴۲٪ آنها؛ در آلمان در سال ۱۸۸۲، ۶۶,۶۱۴ مالک (از میان ۵,۲۷۶,۳۴۴ نفر کشاورز) صاحب این املاک بودند، یعنی ۱/۲۰٪ کل مالکان. در سال ۱۸۹۳ تعداد این مالکان به ۶۷,۱۸۵ نفر رسید (در میان ۵,۵۵۸,۳۱۷ مالک، یعنی ۱/۲۱٪ کل مالکان). در این مطلب که املاک مزبور، زمانی که ادامه نظام استفاده از کارگران مزدبگیر غیرممکن گردد، بایستی به صورت مالکیت اجتماعی درآیند شکی وجود ندارد. این تغییر کافی است که جامعه به سطحی از زمین زیرکشت (۱/۳ تا نصف) دسترسی پیدا کند.

مساحت وسیع متعلق به واحدهای بزرگ کشاورزی که خصوصیت سرمایه‌داری در آنها بیش از پیش رشد می‌کند، اهمیت رو به افزایش املاک اجاره‌ای و وام‌های رهنی، صنعتی شدن کشاورزی، اینها عناصری هستند که زمینه را برای اجتماعی کردن تولید کشاورزی آماده می‌کنند. این امر با همان حتمیت از تسلط پرولتاریا ناشی می‌شود که اجتماعی شدن تولید صنعتی، و با تلفیق تولید صنعتی و کشاورزی شکل بالاتری از اتحاد به وجود می‌آید.

همزمان با رشد این عناصر اجتماعی کشاورزی سوسیالیستی، عناصر تکنیکی آن نیز توسعه می‌یابند. مشاهده کردیم که چگونه علوم و تکنیک جدید باعث تحول در کشاورزی گردیدند و دیدیم که چگونه واحد کشاورزی مدرن و بزرگ، در شکل لاتیفوندیوم‌های سرمایه‌داری، که در فصل ۷ به طور مفصل بحث شد، به اوج خود رسید. ولی همچون قرن گذشته، تکنیک کامل کشاورزی انگلیسی تنها در معدودی از املاک، که فشارهای مخرب مالکیت فئودالی را تحمل نکرده بودند، قابل اجرا و موفقیت‌آمیز بود؛ تکنیک مدرن نیز تنها در برخی املاک قادر به رشد بود. برای عمومیت بخشیدن به استفاده از این تکنیک و از بین بردن موانعی که پس از دوره‌های کوتاه جهش بر سر راه تکامل کشاورزی قرار می‌گیرند و باعث ضعف آن می‌شوند، به یک انقلاب و تحول نیاز است. پیروزی پرولتاریا به معنی حذف نظامی‌گری و از بین بردن تمرکز در چند کانون بزرگ شهری است. اجتماعی کردن املاک بزرگ آنها را از هزینه‌های مربوط به حق ارث و عدم حضور مالک در محل آزاد می‌سازد. ولی جایگزین کردن کار آزاد همکاران به جای بردگی در مقابل دستمزد نیز برای بهره‌برداری‌های بزرگ روستایی آن عنصر رونق را که برای آنها از اهمیت زیادی برخوردار است به وجود می‌آورد که امروزه عدم وجود آن مانع رشد و توسعه آنها می‌گردد: کارگرانی به قدر کافی پرشمار، باهوش، علاقه‌مند و کوشا.

مهاجرت به سوی شهرها، به مجرد اینکه کارگر بتواند کار مناسبی در روستا به دست آورد و این کار قادر باشد همان وضعیت رفاهی و همان شرایط تمدن را فراهم کند که کار در شهر فراهم می‌آورد متوقف خواهد گشت. این مهاجرت، هر اندازه که صنعت با کشاورزی بیشتر متحد شود، و تولید توسط جامعه و برای جامعه به جای تولید کالا و تجارت که در جهت تمرکز در شهرهای بزرگ پیش می‌رود بشیند، کاهش بیشتری پیدا می‌کند. این امر توزیع یکنواخت مؤسسات صنعتی در سطح کشور را ممکن می‌سازد و به تراکم‌کننده جمعیت در شهرهای بزرگ خاتمه می‌دهد. اتحاد صنعت و

کشاورزی، که ابتدا به شکل ناچیز کار صنعتی دهقانان خرده‌پا مشاهده گردید و به شکل کامل تری در مؤسسات صنعتی کشاورزی که از مواد خام بخش کشاورزی برای تولید استفاده می‌کردند متجلی گشت و امروزه در لاتیفوندیوم‌های مدرن به اوج خود رسیده است، به صورت قانون عمومی مجموعه تولید اجتماعی درخواهد آمد.

بنابراین، واحد کشاورزی مستقل کوچک آخرین تکیه‌گاهش را نیز از دست می‌دهد. ما سه شکلی را که این واحد امروزه توسط آنها خود را حفظ می‌کند مطالعه کردیم و دیدیم که این واحدها یا از طریق درآمدهای فرعی از نوع صنعتی، یا کار مزدبگیری در واحدهای کشاورزی بزرگ، یا در شرایطی که این دو مورد امکان‌پذیر نباشند و دهقان خرده‌پا صرفاً کشاورز باقی بماند، با مقابله با واحدهای بزرگ و رقابت با آنها از طریق کار اضافه و مصرف کم، یا به گفته مارکس از طریق قبول عقب‌افتادگی، خود را حفظ می‌کنند. به دنبال تبدیل واحدهای کشاورزی سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی، واحدهای کشاورزی کوچک از نوع اول و دوم، در وابستگی به تولید اجتماعی قرار می‌گیرند که یا آنها را جذب می‌کند یا به صورت ضمیمه درمی‌آورد.

ولی واحدهای کوچک مستقل و صرفاً کشاورزی هر گونه جذابیت را برای مالکان‌شان از دست می‌دهند. حتی امروزه نیز موقعیت پرولتاریای شهری به اندازه‌ای از شرایط عقب‌افتاده دهقانان خرده‌پا برتر است که نسل جوان دهقانان نیز همانند طبقه مزدبگیر روستایی مزارع و کشتزارها را ترک می‌کند. اگر در اطراف این نسل جوان از همه سو لاتیفوندیوم‌های سوسیالیستی پدید آیند، یعنی واحدهایی که دیگر توسط بردگان بی‌شوی دستمزد کشت نمی‌شوند، بلکه توسط انسان‌های آزاد و خوشبخت زیر کشت می‌روند، ترک قطعه‌زمین برای رفتن به شهر به شکل ترک سریع تر قطعه‌زمین برای روی آوردن به بهره‌برداری‌های بزرگ تعاونی درمی‌آید، و عقب‌افتادگی از آخرین دژهایی که در آنها سنگر گرفته و از دسترس محیط متمدن دور بوده است بیرون رانده می‌شود.

واحد کشاورزی بزرگ سوسیالیستی از دهقان خرده‌پا سلب مالکیت نمی‌کند، بلکه او را از دوزخی که امروزه مالکیت خصوصی‌اش برایش به وجود آورده است خارج می‌کند.

تکامل اجتماعی در کشاورزی عاقبت در همان سمت و سوی صنعت گام خواهد زد. نیازهای اجتماعی، همانند شرایط اجتماعی، در اینجا نیز به سوی واحدهای بزرگ اجتماعی هدایت می‌شوند که عالی‌ترین شکل آن کشاورزی و صنعت را در اتحادی استوار پیوند خواهد داد.

این کتاب یکی از مهم‌ترین مطالعات درباره مسئله ارضی در دوره سرمایه‌داری به‌شمار می‌رود. کارل کائوتسکی، (۱۸۵۴-۱۹۳۸) نویسنده کتاب: گرچه یکی از نظریه‌پردازان و رهبران مشهور انترناسیونال دوم است، اما همان‌گونه که خود اعلام می‌دارد کوشیده است تا در این مطالعه مسیری عینی و مبتنی بر واقعیات را در پیش گیرد. دانش گسترده مؤلف کتاب در بررسی مشخص مسائل مهمی چون نقش سرمایه‌داری و صنعت جدید در کشاورزی، رابطه کشاورزی بزرگ و کوچک، جایگاه انقلاب در کشاورزی، بالکیت دهقانی، سرنوشت دهقانان، و رابطه کشاورزی و سوسیالیسم این اثر را به یکی از آثار کلاسیک این رشته تبدیل کرده است. مطالعه آن برای تمام علاقه‌مندان به مسائل عمیق توسعه اجتماعی و اقتصادی، که به‌خصوص در حوزه کشاورزی و مسائل ارضی از حساسیت و پیچیدگی خاصی برخوردار است، از جهات مختلف ثمربخش است.

۲۴۰۰ تومان

ISBN 964-312-613-7



9 789643 126131



نشرنی